

نگاهی جامعه‌شناسی و روانشناسی به فرقه کیسانیه

دکتر علی غلامی دهقی^۱

لیلا شعبان^۲

چکیده:

فرقه کیسانیه اولین فرقه انشعابی بود که شش سال پس از شهادت امام حسین(ع) از شیعه راستین به وجود آمد. پیروان این فرقه به مهدویت و امامت محمد بن حنفیه به عنوان امام چهارم قائل بودند، و معتقد به اینکه وی نمرده بلکه در کوه رضوی پنهان است و روزی ظهور خواهد کرد. مختار با مشروعیتی که از جانب محمد بن حنفیه کسب کرده بود توانست قاتلان امام حسین(ع) را قصاص کند. محمد بن حنفیه دارای یک شخصیت کاریزماتیک بود و به عنوان یک نخبه(برگزیده) محسوب می شد. برخی افراد که عمدتاً می توان آنها را جز عوام طبقه بندی کرد و از منظر روانشناسی نقش توده منفعل را ایفا می کردند به محمد بن حنفیه پیوستند. بررسی خاستگاه کیسانیه و علل پیدایش آن مسأله این نوشتار است. در این مقاله از روش کتابخانه‌ای و تحلیل تاریخی بهره‌جسته ایم.

واژگان کلیدی: کیسانیه، محمد بن حنفیه، مختار، کاریزماتیک، توده.

۱. استادیار گروه معارف علوم پزشکی دانشگاه اصفهان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد شیعه‌شناسی گرایش جامعه‌شناسی دانشگاه اصفهان

leilashaban18@yahoo.com

کیسانیه قائل به امامت محمد بن علی معروف به ابن حنفیه بودند و گمان می کردند که علی بن ابی طالب(ع) به امامت محمد بن حنفیه تصریح کرده است زیرا پرچم جنگ جمل را در بصره به او داده است.(فیاض، ۱۳۸۲: ۱۴۳) محمد بن حنفیه پسر دیگر امام علی(ع) بود، که بعد از شهادت امام حسین(ع) او را امام برحق دانستند و به مهدویت او قائل شدند، مهدی بودن وی در زمان حیاتش، توسط مختار به او نسبت داده شد.(رضوی اردکانی، ۱۳۷۴: ۱۸۴) هرچند خود محمد بن حنفیه چنین ادعایی نداشت، و تصریح کرد که او امام و مهدی نیست (طوسی، ۱۳۹۰: ۷۵) با این حال طرفدارانش راه غلو را در مورد او پیش گرفتند و بدعت هایی مثل تناسخ و حلول و تأویل نماز و روزه را به جا گذاشتند. بعد از درگذشت محمد بن حنفیه فرقه های دیگری از این فرقه منشعب و باعث گسستگی بیشتر شیعیان شد.

این فرقه اکنون فرقه ای زنده نیست ولی از آنجایی که اولین فرقه ی منحرفی بود که از شیعیان جدا شد، و در نیمه دوم سده ی اول هجرت بخشی از حوادث تاریخی عراق را به خود اختصاص می داده و هم زمینه شکل گیری گروه هایی چون قرامطه رافراهم ساخته و هم میراث خویش را به جنبش عباسی بخشیده و بستری بر شکل گیری آن جنبش و سپس حکومت عباسیان شده است(صابری، ۱۳۹۰: ۳۵) دلایل بوجود آمدن و بررسی اعتقادات آن می تواند در خور توجه باشد.

این مقاله در دو بخش؛ در بخش اول در مورد به وجود آمدن چگونگی پیدایش فرقه کیسانیه و اعتقادات آن و در بخش دوم در مورد بررسی دلایل علل پیدایش این فرقه از منظر جامعه شناسی و روانشناسی بررسی شده است.

کیسانیه

بعد از واقعه ی کربلا و شهادت امام حسین(ع) شیعه به دو فرقه بزرگ تقسیم شد یک دسته از آنها امام سجاد(ع) را برای خود امام دانستند که به شیعه امامیه شهرت یافتند و دسته دیگر نیز امامت را حق محمد بن حنفیه که پسر دیگر حضرت علی بن ابی طالب بود میدانستند که به او گرویده و ایمان آوردند و این فرقه، فرقه بزرگ کیسانیه را تشکیل دادند.(خسروشاهی، ۱۳۴۱: ۱۰۰)

این فرقه، شش سال پس از شهادت امام حسین(ع) پیدا شد و عقیده ی آنها به امامت محمد بن حنفیه نیز مربوط به همان زمان است، نه بلافاصله پس از شهادت حضرت علی(ع). (عاملی، ۱۳۷۰: ۷۴)

عموماً کیسانیه را نخستین فرقه شیعی بعد از شهادت آن حضرت یاد می کنند البته با این تفاوت که تاریخ و چگونگی شکل گیری آن در مقایسه با دیگر فرقه های شیعی، به ویژه با توجه به ناپایداری آنها در قرون بعدی، دارای ابهام ویژه ای است. (آقانوری، ۱۳۸۵: ۲۴۸)

در این باره که چرا این گروه را کیسانیه نامیده اند تفسیرهای متفاوتی وجود دارد؛ برخی کیسان را لقب مختار بن ابوعبیده ثقفی دانسته، برای نمونه بغدادی در گزارش خود درباره ی شکل گیری فرقه های شیعه، هنگامی که به کیسانیه می پردازد اظهار می دارد: " کیسانیه از پیروان مختار بن عبید ثقفی هستند که به خونخواهی حسین بن ابی طالب برخاست و بیشتر کسانی که به کشتن او در کربلا دست یازیده بودند بکشت". (بغدادی، ۱۳۸۵: ۱۹) اشعری قمی نیز همین قول را پذیرفته است. (اشعری قمی، ۱۳۸۱: ۷۷)

برخی دیگر میان مختار و کیسان تفاوت گذاشته اند، برخی او را وابسته ی علی بن ابی طالب دانسته که کیسان نام داشته و او همان کسی است که مختار را به خونخواهی حسین بن علی واداشته است. برخی دیگر کیسان را ابوعمره سائب بن مالک اسعدی می داند که از موالی یا وابستگان عرینه یا بجیله و بنابر روایت شیعی از تبار غیر عرب بود. در هر روی صرف نظر از اینکه کیسان لقب کیست به طرفدارن مختار و ابوعمره کیسانیه می گویند. (صابری، همان: ۳۷)

در برخی روایت های تاریخی مختار را عامل بوجودآورنده ی فرقه کیسانیه می دانند. هرچند نقل قول های مختلفی در این باره وجود دارد، ولی نقطه مشترک آنها این است که مختار از عوامل مستقیم و یا غیر مستقیم، گسترش کیسانیه می باشد. مختار شخصیت سیاسی پیچیده ای داشت. او فرزند ابوعبید بن مسعود بن عمیر ثقفی صحابی است، که در جریان یکی از نبردهای فتح ایران(جنگ جسر) کشته شد. در سال نخست هجرت نبوی تولد یافت و پس از واقعه کربلا به خونخواهی امام حسین برخاست و بر

یزید بن معاویه خروج کرد و بسیاری از قتله را بکشت و مدت یکسال و نیم در کوفه امارت کرد تا در سال ۶۷ بدست مصعب بن زبیر کشته شد. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۱۰۸)

پس از شکست قیام توابین، مختار هواخواهان حسین بن علی را در کوفه گرد آورد و به خونخواهی آن حضرت برخاست. سپس قاتلان و کسانی که در کشتن حسین بن علی دست اندرکار بودند دستگیر کرده همگان را بکشت. مختار نخست مردم را به امامت علی بن حسین که در مدینه می زیست خواند، ولی آن حضرت به وی توجه نداشت و همین حسن سیاست بود که عبدالله بن زبیر که بر مکه و مدینه حکومت داشت معترض علی بن حسین نگردید. امام نامه هایی را که از مختار می رسید پاسخ نمی داد، و رسماً در مسجد مدینه از او تبری می جست. چون علی بن حسین از مختار بیزارى جست، مختار دعوت به امامت محمد بن حنفیه پسر علی بن ابی طالب کرد. عبدالله بن زبیر که در این هنگام کارش در مکه بالا گرفته بود، برادرش مصعب را به جنگ مختار و تصرف کوفه فرستاد. مختار از مصعب شکست خورده و در مذار به قتل رسید. (مشکور، بی تا: ۵۴)

البته برخی بر این نظر هستند که مختار از جانب امام سجاد(ع) به انقلاب فرمان داده شده بود و امام بنا به دلایلی به مختار گفت که مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت کند. همین زمان بر محمد بن حنفیه لازم دانست تا رهبری انقلاب را به عهده گیرد زیرا امام در همین زمان مشغول رهبری انواع دیگری از انقلاب ها بود. (مدرسی، ۱۳۶۹: ۸۱)

جعفر بن نما نیز در این باره که چرا با وجود امام سجاد(ع) محمد بن حنفیه رهبری نهضت مختار را عهده دار شد می نویسد: محمد بن حنفیه رهبری نهضت خونخواهان حسین(ع) را بخاطر موقعیت امام و آرامش خاطر شریف حضرتش و احتراز از تحمل سنگین این بار برای امام به عهده گرفت. (رضوی اردکانی، همان: ۱۷۹)

برخی قیام مختار را صرفاً جهت بهره برداری سیاسی می دانند. چنانکه نوبختی می نویسد: "مختار برای پیشرفت کار خود شیعیان را نخست دعوت به علی بن حسین و سپس به محمد بن حنفیه می کرد. البته کار او مبنی بر اعتقاد وی به اهل بیت نبود، بلکه می خواست بهره برداری سیاسی کرده باشد". (نوبختی، ۱۳۵۳: ۸۵) ولی در روایت

های دینی پیشوایان دین، امام سجاد(ع)، امام باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) بر او رحمت فرستاده و او را ستوده و از او تقدیر کرده اند.^۱ (الهامی، ۱۳۶۹: ۱۲)

روایات وارده درباره ی مختار با یکدیگر اختلاف زیادی دارند. برخی دلالت بر حسن عقیده و دیانت او؛ و بعضی دلالت بر بهره برداریهای سیاسی او دارند. با این همه نمی توانیم درباره ی او چیزی بگوییم مگر آنکه بگوییم؛ بخاطر انتقام بزرگی که از قاتلان امام حسین(ع) گرفته خدای سبحان، پیامبر خدا و مومنان را خشنود ساخته است.(عاملی، همان: ۷۳)

چون مختار بر کوفه مستولی شد و مردم را به محمد بن حنفیه می خواند، عبدالله بن زبیر از بیم آنکه مبادا مردم به محمد بن حنفیه بگرایند او و یارانش را به بیعت خویش خواند، و چون از آن کار سرباز زدند، آنان را زندانی کرد و تهدید به قتل نمود. محمد بن حنفیه ناچار نامه به مختار نوشت و از او یاری خواست، مختار نامه ی او را برای یاران خود بخواند و گفت این مهدی شما و بازمانده ی اهل بیت پیغمبر است که مرا به یاری خویش می خواند.(مشکور، همان: ۵۷) وی همچنین در دیدار با سران شیعیان کوفه، هدف قیام خود را چنین بیان می کند: "همانا محمد بن حنفیه، فرزند علی، وصی و جانشین پیامبر مرا به منزله ی امین، وزیر و فرمانده به سوی شما فرستاده و به من دستور داده است کسانی که ریختن خون حسین را حلال داشته اند به قتل برسانم و به خونخواهی اهل بیتش و دفاع از ضعفا قیام کنم. پس شما نخستین گروهی باشید که به ندای من پاسخ می دهید".(طبری، ۱۳۷۱: ۵۸۰)

سپس ظبیان بن عماره را با چهارصد کس و چهارصد هزار درهم و با عده بسیاری دیگر به مکه فرستاد. آنان با پرچم هایی که در دست داشتند به مسجدالحرام درآمدند و با صدای بلند دعوی خونخواهی حسین بن علی را می کردند تا به زمزم رسیدند. عبدالله بن زبیر از ایشان بترسید و از خارج شدن محمد بن حنفیه جلوگیری نکرد. محمد بن حنفیه با چهارهزار کس به "دره ی علی" رفت، و در همانجا زیست. چون مختار کشته شد عبدالله بن زبیر بار دیگر محمد بن حنفیه را به بیعت خود خواند و قصد حمله بر وی

۱. رک: به طوسی، اختیار معرفة الرجال، چ جدید، ص ۱۲۵

و کسان او کرد. در این هنگام نامه ای از عبدالملک بن مروان که تازه به خلافت نشسته بود رسید و از او خواست که به شام برود. سپس محمد بن حنفیه و یارانش از آن دره بیرون آمده و عازم شام شدند. چون به مدین رسید خبردار شد که عبدالملک بن مروان به عمرو بن سعید که از کسان او بود بدعه‌دی کرده است. از آمدن خود پشیمان شد و در "أیله" فرود آمد، و از آنجا دیگر بار به مکه بازگشت و با کسان خود در دره ی ابوطالب جای گرفت و از آنجا به طائف رفت (مشکور، همان: ۵۷) و در آنجا ابن عباس را که در این سرای درگذشته بود به خاک سپرد و سپس از آنجا به "در" در نجد از بلاد بنی سلیم رهسپار شد و چون به کوه رضوی رسید در آنجا مرد. در مردن او در کوه رضوی اختلاف کردند؛ کسانی که مرگ او را باور دارند گویند که وی در همانجا زندگی را بدرود گفت. ولی آنانکه چشم به راه وی هستند پندارند خداوند برای اینکه به گناهان او کیفر داده باشد وی را در آن کوه زندانی کرده و از چشم مردمان ناپدید ساخته است تا اینکه به فرمان خدا از آنجا بیرون شده، برخیزد و وی در نزد ایشان مهدی آینده است. (بغدادی، همان: ۲۸)

اعتقادات کیسانیه

با توجه به این که بیشتر منابع فرقه شناسی از سوی مخالفان شیعه و با اغراض خاص نوشته شده است چندان نمی توان بر آنها اعتماد نمود. با این وجود، در منابع فرق و مذاهب باورهایی به کیسانیه نسبت داده شده است: کیسانیه به تناسخ (نوعی تناسخ) معتقد بودند و گمان می کردند که امامت در علی(ع) و بعد از او در امام حسن(ع) و سپس در امام حسین(ع) و سپس در محمد بن حنفیه جریان دارد و تناسخ بدان معناست که روح خدا در پیامبر(ص) و روح پیامبر در علی(ع) و روح علی(ع) در حسن(ع) و روح حسن(ع) در حسین(ع) و روح حسین(ع) در محمد بن حنفیه و روح ابن حنفیه در فرزندش ابی هاشم حلول کرده است. آنها درباره ی ابن حنفیه معتقداتی دارند که بالاتر از اندازه و درجه ی اوست. از قبیل اینکه معتقدند؛ بر تمام علوم احاطه دارد و تمام اسرار را از علم تأویل و باطن گرفته تا علم آفاق و انفس، از آن دو بزرگوار (امام حسن(ع) و حسین(ع)) فرا گرفته است. (فیاض، همان: ۱۴۳)

این فرقه همچنین عقیده داشتند که دین طاعت است و به قدری در این عقیده اصرار ورزیدند که همه ارکان شرعیه از نماز و روزه و زکات را تأویل نمودند. آنها به دو دسته مجزا شدند: یک عده به ترک قضایای شرعیه بعد از آنکه به امام مهتدی شوند قائل گشته اند و بعضی دیگر از احوال و اوضاع قیامت را منکر شده اند و عده ای هم پیرو تناسخ و حلول گردیده اند و دسته ای هم رجعت پس از مرگ را قائل شده اند. قسمتی از این فرقه عقیده دارند که امامت مقتصر بر یک نفر می باشد و او زنده است و نمی میرد و مراجعت نماید و عده ایی گویند امامت از آن یک نفر به شخص دیگری منتقل شود. (خسروشاهی، همان: ۱۰۱) و همگی ایشان بر امامت محمد بن حنفیه و روا بودن بداء بر خدا همداستانند. (مشکور، همان: ۵۷)

این اعتقادات همه به گزارشهایی استناد دارد که مخالفان کیسانیه به دست داده اند، خواه این مخالفان از اهل سنت باشند و خواه از فرقه دیگر شیعه یعنی امامیه، چرا که از منابع مستقیم عقاید کیسانیان چیزی در اختیار نیست و آنچه هست و داوریهها نیز بدان تکیه می زند یا روایت های منابع تاریخی است که بیشتر آنها را مولفان اهل سنت نقل کرده اند و یا گزارشهای منابع فرقه شناختی که بخشی از آنها از مولفان سنی مذهب و شماری هم از مولفان امامی مذهب است (صابری، همان: ۵۱)

آنگونه که از روایت های تاریخی پیداست محمد بن حنفیه آنچه را به او نسبت داده بودند قبول نداشت، چراکه ابن سعد خبری از قول ابوعلیران مجاشعی نقل می کند که او گفته است: مختار، ما را با دو هزار سوار نزد محمد بن حنفیه فرستاد. این خبر به محمد رسید که آن ها درباره ی وی می گویند به پاره ای از علوم آگاه است. پس محمد در میان ما ایستاد و گفت به خدا قسم چیزی از رسول خدا(ص) به جز آنچه در دو لوح است به ارث نبرده ایم، بعد گفت خداوندا به خیر بگذران در حالیکه این صحیفه در بند شمشیر من است. پس سوال کردم در صحیفه چیست؟ پاسخ داد کسی که بدعتی گذارده باشد یا بدعت گذار را پناه داده باشد... (فیاض، همان: ۱۴۸)

به ابوصخر و معروف به کثیره عزه غلام آزاد شده و شاعر مشهور از مردم مدینه بود که بیشتر در مصر اقامت داشته است و سپس نزد عبدالملک بن مروان رفت و شاعر مخصوص او و فرزندانش گشت. (اشعری قمی، همان: ۲۶۶۸) وی که در گذشته؛ به سال

۱۰۵ یا ۱۰۷ ق است از شیعیان غالی بود و چنان که آورده اند به رجعت و تناسخ عقیده داشت (صابری، همان: ۵۹) و می گفت محمد بن حنفیه امام است و مردن او را به راست نمیداشت و در چکامه ای در بیان مذهب خود گفته است: الا ان الائمہ من قریش و لاء الحق اربعۃ سواء (بغدادی، همان: ۲۰)

اسمعیل بن محمد حمیری مکنی به ابو هاشم و ملقب به سید از شعرای متقدم و از علمای عصر خود بود و یکی از پیروان کیسانیه می باشد که به امامت محمد بن حنفیه معتقد بوده، سید حمیری معاصر هارون الرشید و در ایام او بدرود زندگی گفته است. (شهرستانی، همان: ۱۱۰) چونانکه روایت کرده اند وی در اواخر از عقیده به مهدویت ابن حنفیه برگشت و به امامت امام جعفر صادق (ع) گردن نهاد. او در این باره شعری بدین مطلع دارد: تجعفرت باسم الله و الله اکبر (صابری، همان: ۵۹) وی معتقد بود که امام زکی محمد بن حنفیه نمرده است و در جبل رضوی نشسته و شیری و پلنگی او را محافظت نمایند و به محضر شریفش دو چشمه هست که یکی عسل و یکی آب از آن منفجر می شود. و بعد از غیبت مراجعت فرماید و عالم را به عدالت ممتلی دارد. چنانچه از جور مملو است. (شهرستانی، همان: ۱۱۰)

به طور کلی فرقه کیسانیه به مهدویت محمد بن حنفیه معتقدند و گویند او نمرده و در کوه رضوی مخفی می باشد که یکی از کوههای یمن است و موقع خروج دجال او نیز ظهور کرده و دجال را بکشد و عالم را پر از عدل و داد کند. (خسروشاهی، همان: ۱۰۱) بعد از درگذشت محمد بن حنفیه پیروان وی منشعب شدند، به طوری که شهرستانی می نویسد: "کیسانیه را بعد از انتقال محمد بن حنفیه اختلافات بسیار پیدا شد، هر اختلافی مذهبی شد". (شهرستانی، همان: ۱۱۰)

در نهایت این فرقه زمان زیادی دوام نیاورد بعضی از طرفداران این فرقه در گروه غالیان و برخی نیز در امامیه حل شده اند و برخی در سلف قرامطه قرار گرفته اند و بخشی از آنان هم به جنبش های طرفدار عباسی پیوسته اند، به گونه ای که عملاً پس از تشکیل و استقرار حکومت عباسیان از کیسانیه و حیات آنان خبری نیست. (صابری، همان: ۶۱)

رهبری کارزماتیک

جامعه در طول تاریخ به دو قشر یا طبقه تقسیم شده است: طبقه بالا که در برگیرنده ی حکمرانان و سرآمدان است و مردم طبقه ی فرودست که فرمانبران و توده ها سازنده ی آن هستند. (ملک، ۱۳۸۶: ۹۸) این طبقه بالا یا برگزیدگان مشتمل بر کسانی هستند که دارای خصوصیتی استثنایی و منحصر به فرد بوده و یا دارای استعداد و قابلیت های عالی در زمینه ی کار خود و یا در بعضی فعالیت ها باشند، به عبارت دیگر لفظ برگزیده به کسانی اطلاق می گردد که با توجه به نقشی که در جامعه به عهده دارند و کاری که انجام می دهند و استعدادهای طبیعی که دارند، موقعیت های برتری نسبت به متوسط افراد جامعه دارند. پارتو نخبگان را از اعضای ممتاز جامعه محسوب می دارد، یعنی افرادی که بر اثر خصوصیات ممتازشان صاحب قدرت و یا شخصیت می گردند. (گی روشه، ۱۳۶۸: ۱۶۴)

پارتو نظریه ی نخبگان را در زمینه ی دگرگونی اجتماعی مطرح کرد که می گوید جامعه به ناگزیر تحت چیرگی گروه کوچکی از نخبگان است. این نخبگان بر توده های مردم که تحت تسلط نیروهای غیرعقلانی اند فرمانروایی می کنند. در نظام پارتو توده ها از قابلیت های عقلانی برخوردار نیستند. وی معتقد است که توده های مردم هیچگاه نقشی در مسیر حرکت تاریخ و شکل گیری جریان های سیاسی و اجتماعی مهم نداشته اند و این نخبگان جامعه اند که با برخورداری از قدرت تعقل و امکانات دیگر توده ها را پیوسته به دنبال هدف هایشان می کشیده اند. و هرگونه دگرگونی سیاسی و اجتماعی مهم در سطح و بعد نخبگان رخ می دهد. (ریترز، ۱۳۷۴: ۵۰-۵۹)

نخبگان بر اساس دو ملاک اقتدار (حاکمیت) و نفوذ تفسیر می شود. ماکس وبر بر اساس این ملاک از سه نوع اقتدار (حاکمیت) سخن به میان می آورد: حاکمیت سنتی، حاکمیت عقلانی- قانونی و حاکمیت معنوی (کارزماتیک). گی روشه از این طبقه بندی برای نخبگان استفاده کرده است.

نخبگان سنتی: نخبگان سنتی از حاکمیت و یا نفوذی برخوردارند که ناشی از ساخت های اجتماعی، ایده ها و اعتقاداتی است که ریشه در گذشته ی دور دارند و مبتنی بر

راه و رسم طولانی اند. بدین ترتیب تمام برگزیدگان آریستوکراتیک (اشراف سالاری) برگزیدگان سنتی محسوب می شوند زیرا اعتبار عناوین اشراف ارتباط با نژاد و اصل و نسب آنان دارد. (گی روشه، همان: ۱۵۷) این نوع اقتدار بر اعتقادی استوار به تقدس سنتهای دیرین و مشروعیت پایگاه کسانی قرار دارد که تحت اقتدار آنان اعمال قدرت می کنند. (راش، ۱۳۸۷: ۵۸)

نخبگان تکنوکراتیک (عقلانی - قانونی): نخبگان تکنوکراتیک منتسب به ساخت رسمی یا اداری هستند. اقتدار آنها بر اساس قوانین دوگانه ای استوار شده است، اول آنکه این نخبگان بر اساس قوانین وضع شده، شناخته شده و رایج انتخاب شده اند. دوم آنکه، این انتخاب به دلیل دارا بودن بعضی صلاحیت ها و قابلیت های مبتنی بر ملاک های مشخص صورت گرفته است. این صلاحیت و قابلیت ممکن است با انجام امتحاناتی و یا درجه و تخصص تحصیلی و... سنجیده شود. اینها کسانی اند که نه از نفوذ بلکه از اقتدار یا حاکمیت برخوردارند. (گی روشه، همان: ۱۵۷) این نوع از رهبری، رهبری دموکراتیک است که اندیشه های اعضای گروه را برای رسیدن به اهداف گروه و سازمان، مبنای تصمیمات خود قرار می دهد و تصمیمها بر اساس اتفاق نظر گروه گرفته می شود. (کوئن، ۱۳۹۰: ۱۳۴) در این نوع نظام، رهبران با تایید قوانین جامعه به قدرت می رسند. ماکس وبر بر این باور بود که در غرب و سرانجام در سراسر جهان روند عمومی در جهت نظام های اقتدار عقلانی - قانونی کار می کند. در یک چنین نظامی، اقتدار از قواعدی سرچشمه می گیرد که عقلاً و قانوناً به تصویب رسیده باشند. (ریترز، همان: ۳۵)

نخبگان کاریزماتیک (خارق العاده): نخبگانی هستند که معجزات و یا خصوصیات خارق العاده به آنان نسبت می دهند. اقتدار و نفوذی که این نخبگان از آن برخوردارند، مستقیماً با شخصیت اشخاص معینی سروکار دارد و به پست و یا اموال و ثروت آنها مربوط نمی شود. می توان در این مورد از بعضی از دسته ها یا طبقات اجتماعی که منشأ مذهبی دارند یاد کرد. گاهی نیز اتفاق می افتد که قدرت خارق العاده ی معنوی یک رهبر به تمام کسانی که پیرامون وی قرار دارند، یعنی به تمامی اطرافیان وی منتقل شود. (گی روشه، همان: ۱۵۷) به رهبران این گروه رهبران مقتدر هم گفته می شود که همه تصمیمات را شخصاً می گیرد و به دیگران دستور می دهد که فقط تصمیماتش را

اجرا کنند. (کوئن، همان: ۱۳۴) رهبران کارزماتیک با توجه به برتری فوق العاده و شخصی قادرند که بر روی مردم تأثیر بگذارند و منشأ تحولات اجتماعی گردند. (طاهری، ۱۳۸۰: ۶۰) به نظر وبر این اقتدار از قابلیت‌ها و ویژگی‌های شخصی رهبر سرچشمه می‌گیرد و پیروانش به یک چنین ویژگی‌های رهبری سخت اعتقاد دارند. (ریترز، همان: ۵۸) تاریخ نمونه‌های بسیاری از رهبران کارزمایی یا رهبرانی که صفات و ویژگی‌های شخصی و اندیشه‌ی آنها به آنان توانایی جلب پیروانشان و الهام بخشیدن به آنها را داده است ارائه می‌کند. (راش، همان: ۵۹)

این گروه اخیر است که مورد توجه ما در این مقاله است.

بر طبق تعاریف بالا، محمد بن حنفیه دارای یک نقش استثنایی بود و یک شخصیت کارزماتیک محسوب می‌شد. وی دارای اقتداری مذهبی برگرفته از خاندان اهل بیت (ع) بود و از چنان نفوذ و اقتداری در میان شیعیان برخوردار بود که توانست آنها را با مختار همراه کند و به قیام مختار مشروعیت بدهد. "شیعیان امر مختار را به خاطر فرمان حنفیه پذیرفتند." (رضوی اردکانی، همان: ۱۸۵) و مختار یقیناً بدون این مشروعیتی که محمد بن حنفیه به او داد، نمی‌توانست سپاهی عظیم را با خود همراه کند که بتواند قاتلان امام حسین را قصاص کرده و کوفه را تصرف کند.

و اما در مورد نقش امام زین العابدین (ع)، می‌توان او را به نوعی "نخبه‌ی برتر" معرفی کرد. چراکه طبق تعریف گوستاولوبون، گروه نخبگان نیز خود مبتنی بر سلسه مراتبی است. خاصه آنکه می‌توان در آن همیشه یک هسته‌ی رهبری را مشاهده نمود که متشکل از معدودی از اشخاص یا خانواده‌هایی است که از قدرت خیلی بیش از دیگران برخوردارند. این هسته‌ی رهبری در بین گروه نخبگان، نقش رهبری و هدایت نخبگان را برعهده دارد و در حقیقت می‌توان این هسته‌ی مرکزی را "نخبه‌ی برتر" در درون نخبگان محسوب داشت که به نخبگان باز هم نیروی بیشتر و مؤثرتری می‌دهد. (لوبون، ۱۳۷۱: ۱۴۸)

گفته‌اند امام زین العابدین (ع) به مختار گفت که مردم را به سوی محمد بن حنفیه دعوت کند؛ زیرا امام در همین زمان مشغول رهبری انواع دیگری از انقلاب‌ها بود. (مدرسی، همان: ۸۱)

بنا به دلایلی مثل تقیه، امام زین العابدین(ع) از همراهی با مختار سرباز زد، به دلیل اینکه بنی امیه به شدت مراقب هرگونه عکس العمل امام بود و کاملاً تحت نظر و کنترل دستگاه حکومت اموی قرار داشت. هرچند که امام سجاد(ع) او را غیرمستقیم یاری کرد، آنچنان که گروهی از شیعیان که در همراهی با مختار دچار شک شده بودند و در گفته ی وی مبنی بر اینکه او فرستاده ی محمد بن حنفیه است تردید داشتند، به مدینه نزد محمد حنفیه آمدند تا کاملاً از ادعای مختار، مطمئن شوند. محمد حنفیه نیز این گروه را به نزد امام سجاد(ع) برد و از او کسب تکلیف کرد. به همین منظور؛ در واقع قیام مختار به رهبری محمد بن حنفیه و با اذن و اجازه ی امام سجاد(ع) بود. (رضوی اردکانی، همان: ۱۸۵)

خانواده ی اهل بیت(ص) گروه نخبگانی محسوب می شدند، که هر کدام درجاتی داشتند. در واقع با توجه به گفته های بالا می توان گفت که امام زین العابدین(ع) به عنوان نخبه ی برتر، نقش رهبری و هدایت نخبگان را برعهده داشت.

به گزارش منابع شیعی بین محمد بن حنفیه و امام زین العابدین(ع) در باب امامت، بحث و گفتگو در گرفت و حجرالاسود را بین خودشان حکم قرار دادند و حجرالاسود هم به امامت زین العابدین(ع) شهادت داد. که این امر خود معجزه و کرامت امام سجاد(ع) بود و پس از این شهادت، محمد بن حنفیه در برابر امامت حضرت تسلیم شده و اقرار به امامت امام چهارم کرد. (طوسی، همان: ۵۷)

بعد از گواهی حجرالاسود که در آن به امام بودن امام زین العابدین(ع) تصریح شد، محمد بن حنفیه هیچ گاه بر امام بودن خود نسبت به امام سجاد(ع) سخنی نگفت. ولی اینکه چرا برخی از مردم با وجود اینکه محمد بن حنفیه حرف هایی که در مورد امامت، مهدویت و ماوراءایی بودن او می زدند را انکار می کرد ولی باز روز به روز در مورد او بیشتر راه غلو پیموده و به پیروان او اضافه می شد بحث دیگری است که در ادامه تحت عنوان روانشناسی توده بررسی خواهیم کرد.

روانشناسی توده

جماعتی از انسان‌ها تحت شرایطی خاص و تنها تحت همین شرایط ویژگی‌های جدیدی به دست می‌آورند که با ویژگی‌های یک‌یک افراد تشکیل‌دهنده‌ی آن جماعت، تفاوت دارند. در این حالت شخصیت خودآگاه فرد، ناپدید می‌شود. و احساس‌ها و افکار همگی افراد توده، به یک سو متوجه می‌گردد، در ایشان روح مشترک معینی پدیدار می‌شود که در عین حال متغیر نیز می‌باشد. (لوبون، همان: ۴۵)

کسانی که به دور محمد بن حنفیه جمع شدند و یا به اصطلاح فرقه کیسانیه را بوجود آوردند از لحاظ روانشناسی یک توده سازمان یافته محسوب می‌شدند که یک هدف مشترک و روح مشترک داشتند، آنها توانستند در مدت زمان کمی افراد زیادی را جمع کنند که پیش‌زمینه‌ی آن به خونخواهی امام حسین(ع) بر می‌گردد. عمل آنها می‌تواند بر اساس وجدان اخلاقی باشد چرا که آنها در قیام امام حسین(ع) او را یاری نکردند.

غیرمنتظره‌ترین نکته نزد توده‌ی روانشناختی این است که فقط تغییر شکل از فرد به توده کافی است، که همگی دارای یک روح مشترک گردند و این روح مشترک باعث می‌شود که نوع احساس، تفکر و رفتار توده با نوع احساس، تفکر و رفتاری که هریک از آحاد توده می‌داشت فرق کند. برای این منظور، نوع آدم‌ها، نحوه‌ی زندگی و مشغولیت ایشان و همچنین خصلت و میزان هوش افراد تشکیل‌دهنده‌ی توده اصلاً مهم نیست. (لوبون، همان: ۴۸) مردم اغلب در حکم اعضای گروه‌ها عمل و فکر می‌کنند نه در حکم افراد. (سورین، ۱۳۸۸: ۲۱۰)

کسانی که امامت و مهدویت محمد بن حنفیه و دیگر چیزهای ماوراء‌بی‌را که به وی نسبت می‌دادند زود باور می‌کردند احتمالاً تحت تأثیر همین قانون وحدت روحی توده قرار داشتند. امامت و مهدویت محمد بن حنفیه بر اساس قانون سرایت که در ادامه به بحث آن می‌پردازیم، در آحاد مردم سرایت و برخی از عامه آن را پذیرفتند. توده معنا را درک نمی‌کند و به خرد توجهی ندارد. یکی از علامت‌های اصلی توده تمایل به فعل درآوردن نظریات تلقین شده در کوتاه‌ترین زمان ممکن است. (لوبون،

همان: ۵۳) هنگامی که مردم در جریان هیجان جمعی قرار می‌گیرند که توسط جماعت به وجود آمده، برخی قوای تعقل منطقی‌ای را که در زندگی عادی دارند از دست می‌دهند. آنها فوق‌العاده تلقین‌پذیر می‌شوند. (گیدنز، ۱۳۸۶: ۶۷۷)

هر چیزی تکرار شود، بالاخره در ژرف‌ترین زوایای ناخودآگاه انسان یعنی در جایی که پایه و علل کردار وی شکل می‌گیرد، فرو می‌رود. هرگاه ادعایی به دفعات و متفق‌القول تکرار شود، پدیده‌ای ظهور می‌کند که به آن جریان فکری می‌گویند. بر این جریان فکری مکانیسم قدرتمند سرایت کردن هم اضافه می‌گردد. نظریات، احساسات، تحریکات و آموزش‌های عقیدتی مثل میکروب به توده‌ها سرایت می‌کنند. (لوبون، همان: ۱۵۰) عقیده‌ی شخص تا حد بسیار زیادی به آن چه دیگران فکر می‌کنند و حتی به آن چه فرد به عنوان عقیده‌ی دیگران درک می‌کند، بستگی دارد. (مک‌کوایل، ۱۳۸۸: ۱۲۲)

یکی از دلایل علل بوجود آمدن فرقه کیسانیه، این بود که به سرعت مهدویت و امامت محمد بن حنفیه در بین توده‌ها پیچید و تکرار افسانه‌هایی که درباره‌ی او به کار می‌بستند در میان اذهان مردم دست به دست چرخید و در ناخودآگاه افراد عامه رخنه کرد. و از آنجایی که توده‌ها معنا را درک نمی‌کنند و یا به عبارتی از برهان عقل در این مواقع استفاده نمی‌کنند، و به طور طبیعی گرایش به هم‌رنگ شدن با دیگران دارند و عقیده‌ی دیگران را به عنوان عقیده‌ی خود می‌پذیرند، این گرایش به دنباله‌روی و هم‌رنگی با جماعت عاملی برای تشکیل این فرقه شد. البته افرادی هم که تابع عقاید خود و دارای عقاید دینی پررنگ‌تر از دیگران بودند وجود داشت، بحث ما در اینجا توده مردم است.

البته ناگفته نماند اصل اعتقاد به مهدویت از باورهای همگانی مسلمانان به خصوص شیعه بوده است، ولی می‌توان گفت که در جامعه کیسانیان برای نخستین بار عنوان "مهدی" بر کسی انطباق داده شد و این مهدی کسی جز محمد بن حنفیه نبود. چنین است که ابن حنفیه را نخستین مهدی در اسلام دانسته‌اند. (صابری، همان: ۴۶) و نیز همان‌مندی محمد بن حنفیه با پیامبر(ص) و اینکه مهدی(عج) همان‌مندی است به تبع در این مسئله مؤثر بوده است.

اما این نکته را نیز باید افزود، به دلیل ظلم و ستمی که از سوی امویان بر جامعه به خصوص شیعه تحمیل می شد، مردم همیشه دنبال یک منجی بودند. هر کس در هر دوره ایی که فریاد مبارزه با ظلم و ستم سر می داد مردم گرد وی جمع می شدند و او را همان منجی خویش می نامیدند، این مسئله نیز از جمله دیگر عوامل گرایش توده ها به این فرقه است.

نتیجه گیری

فرقه کیسانیه شش سال پس از شهادت امام حسین(ع) به وجود آمد. یعنی زمانی که جامعه از لحاظ حکومتی با وضعیت نابسامانی روبرو بود. حکومت بنی امیه به شدت شیعیان را تحت فشار قرار می داد. جرقه ای که موجب پیدایش این فرقه گردید بعد از شهادت امام حسین(ع) توسط مختار زده شد. وی با مشرووعیتی که از جانب محمد بن حنفیه به عنوان یک رهبر کاریزماتیک کسب کرده بود به خونخواهی امام حسین(ع) برخاست و همه قاتلان امام را قصاص کرد. امام سجاد(ع) در این قیام ایفاکننده ی نقش نخبه برتر و سازمان دهنده بود. شیعیان مورد جور و ظلم منتظر منجی بودند که آنها را از ستم های حاکمان بنی امیه نجات دهد به محمد بن حنفیه پیوستند. طرفداران ابن حنفیه با وجود آنکه خود امامت و مهدویت و دیگر امور ماورالطبیعه که به او نسبت می دادند انکار می کرد، در مورد او راه غلو را پیمودند. هرچند که برخی مغرضانه و برای بهره برداری سیاسی مهدویت و امامت محمد بن حنفیه را در میان عوام پروراندند، این ایده در میان عوام مقبول واقع افتاد. که می توان گفت بر طبق بحث های روانشناسی توده ای این پذیرش برخاسته از خرد نبود چون توده وقتی دارای یک روح مشترک می شوند اعمال و افکارشان برخاسته از عقل نیست و در واقع افکار آنها برخاسته از افکار دیگران می شود.

منابع

- اشعری قمی، سعدبن عبدالله ابی خلف، (۱۳۸۱) تاریخ عقاید و مذاهب شیعه (المقالات و الفرق)، تصحیح متن عربی و تعلیقات محمدجواد مشکور، ترجمه یوسف فضایی، تهران: آشیانه کتاب.
- آقائوری، علی، (۱۳۸۵) خاستگاه تشیع، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، (۱۳۵۸) تاریخ مذاهب اسلام: ترجمه الفرق بین الفرق، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران: اشرافی.
- خسروشاهی، سیدرضا، (۱۳۴۱) علل ظهور فرق و مذاهب اسلامی، انتشارات: نقش جهان. راش، مایکل، (۱۳۸۷) جامعه و سیاست: مقدمه ای بر جامعه شناسی سیاسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت.
- رضوی اردکانی، سیدابوالفضل، (۱۳۶۷) ماهیت قیام مختار، تهران: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- ریتزر، جورج، (۱۳۷۴) نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- زین عاملی، محمدحسین، (۱۳۷۰) شیعه در تاریخ، ترجمه محمدرضا عطائی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- سورین، تانکارد، (۱۳۸۸) نظریه های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم، (۱۳۳۵) الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، به تصحیح: سید محمدرضا جلالی نائینی، انتشارات: تابان.
- صابری، حسین، (۱۳۹۰) تاریخ فرق اسلامی ۲، تهران: سمت.
- طاهری، ابوالقاسم، (۱۳۸۰) اصول علم سیاست، تهران: دانشگاه پیام نور.
- طبری، محمدبن جریر، (۱۳۷۱) تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۹۰) الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، قم: مسجد مقدس جمکران.

فیاض، عبدالله، (۱۳۸۲) تاریخ امامیه، ترجمه جواد خاتمی، سبزواری: ابن یمین.
 کوئن، بروس، (۱۳۹۰) مبانی جامعه شناسی، ترجمه غلامعباس توسلی- رضا فاضل،
 تهران: سمت.
 گی روشه، (۱۳۶۸) تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، تهران: نشر نی.
 گیدنز، آنتونی، (۱۳۸۵) جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر نی.
 لوبون، گوستاو، (۱۳۷۱) روانشناسی توده ها، ترجمه کیومرث خواجهی ها، تهران،
 روشنگران.
 مدرسی، محمدتقی، (۱۳۶۹) امامان شیعه و جنبشهای مکتبی، ترجمه حمیدرضا آزیر،
 مشهد: آستان قدس رضوی.
 مشکور، محمدجواد، (بی تا) تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم، تهران:
 اشراقی.
 مک کوایل، دنیس و سون ویندال، (۱۳۸۸) مدل ارتباطات جمعی، ترجمه گودرز میرانی،
 تهران: دفتر پژوهش های رادیو.
 ملک، حسن، (۱۳۸۶) جامعه شناسی قشرها و نابرابریهای اجتماعی، تهران: دانشگاه پیام
 نور.
 نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی، (۱۳۵۳) فرق الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور،
 انتشارات: بنیاد و فرهنگ ایران.
 الهامی، داوود. "سیر تشیع در ایران"، مجله فلسفه، کلام و عرفان، شماره ۱۰،
 بهمن، ۱۳۶۹